واقعی

واقعی به معنای واقعی یا واقعی بودن چیزی است.

این شمشیر واقعی است که پادشاه مالک آن بوده است ، نه یک قلاب جعلی.

متحیر کردن

متحیر کردن کسی به این معنی است که او را بسیار متعجب کنید.

اخبار این روزنامه جک را متحیر کرد.

شارژ

شارژ بهای پرداختی برای چیزی است.

هزینه پیراهن ها 15.00 دلار بود.

آسایش

دلداری دادن به کسی به معنای احساس بهتر شدن او است.

بعد از شنیدن خبر بد می خواستم به دوستم دلداری دهم.

مخاطب

تماس با کسی یعنی صحبت کردن یا نوشتن با او.

من در مورد مهمانی خود با سو تماس گرفتم.

مشتری

مشتری شخصی است که در فروشگاه چیزی خریداری می کند.

مشتری چند مورد را در یک کیف قرار داد.

ارائه

رساندن چیزی به معنای بردن آن از یک مکان به مکان دیگر است.

آن مرد غذای چینی را به خانه من تحویل داد.

بدست آوردن

کسب درآمد یعنی بدست آوردن پول برای کاری که انجام می دهید.

زندگی خود را به عنوان سرآشپز در یک رستوران عالی تأمین می کند.

دروازه

دروازه نوعی درب است. دروازه ها معمولاً از فلز یا چوب ساخته می شوند.

ما می خواهیم یک درب چوبی در اطراف خانه خود قرار دهیم.

عبارتند از

گنجاندن چیزی به معنای داشتن آن به عنوان بخشی از یک گروه است.

آیا این وعده غذایی شامل نوشابه است؟

مدیریت کردن

مدیریت چیزی به معنای کنترل یا مسئولیت آن است.

باید جلسه را خودم اداره می کردم.

رمز و راز

رمز و راز چیزی است که درک یا توضیح آن دشوار است.

مسیر روی نقشه برای من یک رمز و راز کامل بود.

روی دادن

وقوع یعنی اتفاق افتادن.

رعد و برق چه زمانی رخ داده است؟

مقابل

اگر A خلاف B باشد ، A کاملاً با B متفاوت است.

نقطه مقابل سیاه سفید است.

بشقاب

بشقاب یک چیز گرد و صاف است که شما روی آن غذا می گذارید.

بشقابم را گذاشتم پایین تا بتوانم کمی غذا روی آن بگذارم.

دريافت كردن

دریافت چیزی بدست آوردن آن است.

من در روز تولدم هدیه گرفتم.

جایزه

پاداش چیزی است که در ازای رفتار یا کار خوب داده می شود.

به خاطر عملکرد عالیش به او جایزه داده شد.

تنظیم

قرار دادن چیزی به معنای قرار دادن آن در جایی است.

لطفا تاس ها را روی میز بگذارید.

کش رفتن

سرقت گرفتن چیزی است که مال شما نیست.

این افراد سعی کردند پول را از بانک سرقت کنند.

دزد

دزد کسی است که بی سر و صدا چیزهایی را که متعلق به خودشان نیست ، می گیرد.

یک دزد وارد خانه ما شد و جواهرات مادرم را برد.

جنی غذا را برای یک رستوران تحویل داد. او روزنامه را خواند و گفت ، "اوه اوه". داستانی در مورد یک دزد وجود داشت. او غذا را دزدید ، و کسی او را ندیده بود. حتی پلیس هم نتوانست او را بگیرد. جنی کمی ترسیده بود. او نزدیک به آن منطقه کار می کرد.

این روزنامه پیامی از طرف پلیس داشت: "اگر اتفاق عجیبی رخ داد ، با ما تماس بگیرید. اگر به ما کمک کنید تا دزد را بگیریم ، پاداش خواهید گرفت. "

جنی با جیم صحبت کرد. او رستوران را اداره می کرد. "آیا شما در مورد دزد می دانید؟"

او گفت: "بله." وی گفت: "اما او بیش از یک نفر می تواند غذا بخورد. و چرا پلیس هنوز او را متوقف نکرده است؟ این یک راز است. اگر او را دیدید ، با پلیس تماس بگیرید. دنبال او نروید. "

جنی با ماشین به خانه مشتری رفت. او اتومبیل خود را رها کرد و دروازه خانه را باز کرد. اما بعد صدای ماشین را شنید. او داد زد ، "دزد!" او ترسیده بود او پاداش می خواست! او برخلاف آنچه جیم به او گفت انجام می دهد.

"سلام ،" او فریاد زد. "برگرد اینجا!" او غذا را روی زمین گذاشت و به طرف ماشینش دوید.

اما سارق از قبل با غذا رفته بود. جنی در گوشه و کنار سر و صدایی را دنبال کرد. او متحیر شد. او یک سگ و چند توله سگ دید. آنها داشتند غذای او را می خوردند! آنها لاغر و ترسیده به نظر می رسیدند. "سارق واقعی فقط یک سگ است. او به توله سگهای خود غذا می دهد. " "به همین دلیل او غذای زیادی را می دزدد."

جنی احساس بدی داشت او سعی کرد با یک بشقاب غذای دیگر به سگ ها دلداری دهد. سپس او آنها را به فروشگاه برد. همه آنجا توله سگ را به خانه بردند. جنی با پلیس تماس گرفت. او به آنها گفت که هیچ سارق واقعی وجود ندارد.

جنی دیگر این کار را نکرد تا پاداش دریافت کند. او گفت ، "این فقط یک سگ بود. اما گرفتن این "دزد" هزینه ای ندارد ". "سگ جدید من پاداش بهتری است."